

یک جای خالی دیگر: گونتر آندرس، نقادِ عصرِ جدیدِ مرگ‌محور

بهروز صفدری

۱ - علتِ نوشتنِ یادداشتِ پیشین در باره‌ی ایجاد گروه ترجمه این بود که امروز می‌خواستم اندکی درباره‌ی مسئله‌ی تسلیحات و اسلحه‌فروش‌های جهان بنویسم. موضوعی که چند سال پیش، افشاگری و اعتراض من به آن، به‌خصوص در مورد فروش اسلحه از سوی فرانسه، به بهای از دست دادن کارِ معاشی‌ام تمام شد، آن هم در مؤسسه‌ای که خود را طرفدار اقدامات اومانیستی و مسؤولیت‌های انسانی و نشرِ مستقل می‌داند! روزی این ماجرا را به تفصیل بیشتر بازخواهم گفت.

باری، من گاهی به این نکته اشاره کرده‌ام که باید در واکنش به «اخبار روز» خویشتن‌داری و درنگ کنیم، و رویکردی بجویم که نقدِ ما از واقعه را زیر غتکِ مهیبِ نمایشِ خمیر و بی‌اثر نسازد. اما راستش، همیشه نمی‌توان خروشِ خویش بر علیه واقعیات را به آرامی مهار کرد.

در جامعه‌ی نمایشِ انبوه وقایعِ ضدِ زندگی در فرایندِ بازتولیدِ ضدانسانیت

چنان هر روزه بر ما هجوم می‌آورند که باید قطره‌هایی از لبریکته‌های کاسه‌ی صبرمان را، به اشاره هم که شده، برای یکدیگر بازگوییم. شاید همچون نشانه‌ای از مقاومت‌مان.

این روزها هم‌پوشانی دو خبر به‌طور تحمل‌ناپذیری صورتی عادی و پیش‌پاافتاده یافته است: جنگ‌های اخیر، به‌خصوص در خاورمیانه و آفریقا، و فروش تسلیحات پیش‌رفته از سوی اصلی‌ترین قدرت‌های حاکم بر جهان کنونی.

ارجاع به آمار و ارقام نجومی در رونق اسلحه‌سازی و اسلحه‌فروشی را به علاقمندان وامی‌گذارم. اسلحه‌فروش‌ها را هم همه می‌شناسند، خریداران اسلحه نیز به درازای شمار کشورها صف کشیده‌اند. گاهی نیز هم فروشنده و هم خریدار اند. فروشندگان و خریداران از هر قماش و مسلکی هستند: دموکرات، سوسیالیست، کمونیست، مسلمان، مسیحی، بودایی، چپ، راست، میانه و....

این همه توپ و تانک و فشنگ و تفنگ، هواپیما و ناوگان و مهمات جنگی ویران‌گر زندگی و انسان‌کش به‌طور عادی، منطقی، عقلانی، موجه، پیش‌پاافتاده تولید و خرید و فروش می‌شوند و تولیدکنندگان، فروشندگان و خریداران آن‌ها به نام دولت‌ها، قدرت‌ها و نهادهای سیاسی و مالی راست‌راست می‌گردند و وضع موجود را طبیعی‌ترین شریطه‌ی بشری می‌دانند.

یادم نمی‌رود روزی که یکی از اسلحه‌فروش‌های دولت‌مرد فرانسوی، کلبی مسلکی و وقاحت‌ذاتی‌اش را، در بحبوحه‌ی جنگ ایران و عراق این‌گونه خلاصه کرد: «چه شکلات و چه سلاح، ما حاضریم به هر دو طرف مخاصمه کالا بفروشیم، این حکم اقتصاد است». در همان روزها خویشاوندان من در بمب‌بارانی در گیشای تهران کشته شدند. اجرای حکم اقتصاد.

۲ - مسئله‌ی تسلیحات و جنگ‌افزار، از تفنگ تا اتم، رابطه‌اش با زیست‌محیط و اکولوژی، و رابطه‌ی هستی‌شناسانه‌ی اکولوژی با کلیتِ زندگی سیاره و موجودات زنده، از جمله انسان و زندگی اجتماعی، از مسائل غایب یا کم‌رنگ در ذهنیت غالب بر نقد و نظر ایرانی است. از همین رو نام کسی چون گونتر آندرس Günther Anders در زبان فارسی تقریباً ناشناخته است.

حال آن‌که او، و این باید برای علاقمندان به گی دوپور و نقدِ جامعه‌ی نمایش قابل توجه باشد، پیش از دوپور عناصر اصلی چنین نقدی را مطرح کرده بود.

پیش از معرفی چکیده‌ای از نقد و اندیشه‌ی گونتر آندرس، بهتر است چشم‌انداز وسیع‌تری از اهمیت مسئله‌ی زیست‌بومی را در گستره‌ای سیاره‌ای ترسیم کنیم.

در سال ۲۰۱۳ کتابی در فرانسه منتشر شد با عنوان « رویداد آنتروپوسن، زمین، تاریخ و ما»، نوشته‌ی دو تاریخ‌شناس علوم به نام‌های کریستوفر بونوی، و ژان - باتیست فره‌سُن.

برای پی بردن به اهمیت بررسی و نتیجه‌گیری ارائه‌شده در این کتاب، توضیح اجمالی چند مفهوم ضروری است.

آنتروپوسن *athropocène*، اصطلاحی است در گاه‌شماری زمین‌شناختی، مرکب از دو کلمه‌ی یونانی آنتروپو (انسان) و سن (جدید و نو). در مجموع یعنی عصر جدید یا نودوره‌ی انسانی در تاریخ زمین‌شناسی که از حدود دو قرن پیش آغاز شده است. این اصطلاح را شیمی - زمین‌شناس برنده‌ی جایزه‌ی نوبل پل کراتزن، در سال ۲۰۰۰ پیش‌نهاد کرد.

بد نیست یادآوری کنیم که تا پیش از این پیش‌نهاد، بنا به زمان‌بندی دانش زمین‌شناسی، دوره‌ی چهارم (کواترنر) زمین که از دو میلیون سال پیش آغاز شده و شامل دوره‌ی آنتروپوزوئیک (انسان‌زیستی) است، به دو زیردوره‌ی دیگر

تقسیم می‌شد: پلیستوسن (نودوره‌ی چندگانه)، از حدود دو میلیون سال پیش تا حدود یازده هزار سال پیش؛ و هولوسن (نودوره‌ی کامل) از یازده هزار سال پیش تا کنون.

آن‌چه دوره‌ی آنتروپوسن را از دیگر دوره‌های زمین‌شناسی متمایز می‌کند این است که برای نخستین بار فعالیت انسانی به تعیین‌کننده‌ترین عامل تغییر و تحول سیاره‌ی زمین تبدیل شده است. این دوره‌ی جدید زمین‌شناسی به همه‌ی نمودارهایی استناد می‌کند که از سال‌های ۱۷۵۰-۱۸۰۰ تا کنون نشان‌دهنده‌ی تخریب فراینده‌ی زمین و زندگی روی زمین است: جمع‌شدن گازهای گل‌خانه‌ای در جو زمین، افزایش میانگین درجه‌ی حرارت، بالا آمدن سطح آب اقیانوس‌ها، جنگل‌زدایی، کاهش و خیم تنوع زیستی جانوری و گیاهی، افزایش اختلال‌های اقلیمی، طوفان‌ها، سیل‌ها، آلودگی‌ها، بیماری‌های مزمن. و به طور کلی به هم خوردن نقطه‌ی تعادل اکوسیستم به صورتی برگشت‌ناپذیر. از این دیدگاه، از آن‌جایی که فعالیت انسانی دیگر نه از بیرون بلکه از درون بر طبیعت اثر می‌گذارد و ماهیت آن را تغییر می‌دهد، دیگر نمی‌توان بنا به تفکیک کلاسیک، فرهنگ و طبیعت را دو سپهر جداگانه تلقی کرد.

پس از این توضیح مختصر می‌توانیم به مسئله‌ی مهم مطرح‌شده در کتاب «رویداد آنتروپوسن» پردازیم: و آن نقد روایت رسمی و مسلط در میان کارشناسان علوم زیست‌محیطی از مفهوم آنتروپوسن است. نویسندگان کتاب با تحلیلی موشکافانه و مستدل اثبات می‌کنند که این روایت رسمی یک «افسانه» است که تأثیرش سیاست‌زدایی، سلب مسئولیت از عاملین کلیدی تخریب سیاره، یعنی مخدوش کردن اذهان و جلوگیری از تشکیل آلترناتیو و راه‌چاره از طریق آگاهی مؤثر نسبت به علل ایجاد و تداوم آنتروپوسن است. روایت رسمی و مسلطی که از آنتروپوسن ارائه می‌شود (از جمله و به‌ویژه در نهادهایی چون GIEC، گروه بین‌المللی کارشناسان اقلیم) این است که بشر

از اواسط قرن هژده تا اوائل قرن بیست و یکم، به کجراه رفته، اما اکنون به یمن وجود دانشمندان و کارشناسان زیست‌محیطی، می‌تواند دوباره به راه راست هدایت شود. این مقطع ناآگاهی را می‌توان به یاری بیداری وجدان‌ها و ابداع تکنولوژی جدید جبران کرد. زیرا زمین یک ماشینِ عظیمِ سیبرنتیک است که باید به دست زمامدارانِ مصلح اداره شود.

در همین ارتباط، نویسندگان در قیاس با مفهوم فوکویی *biopouvoir* زیست‌قدرت، مفهوم جدیدی پیش‌نهاد می‌کنند: *géopouvoir* زمین - قدرت. دموکراسی تکنیک‌محور، یا تکنوکراسی کارشناسانه، به هیئت نئولیبرال خود، برآن است تا زمین را ابژه‌ی علم (دانایی) و قدرت (توانایی) قرار دهد تا توسعه‌ی پایدار سوددهی را تضمین سازد، بنابراین بازار به عنوان بهترین ابزارِ قاعده‌مندسازی در نظر گرفته می‌شود و کالایی کردن و مالی کردن طبیعت، تحت عنوان «اقتصاد سبز» از هم اکنون همچون راه حل مشکلات زیست‌محیطی به صورت تدابیری اجرایی درآمده است.

نقطه‌ی دیگر این نقد به دیدگاه حاکم بر آنتروپوسن این است که بشریت را به امری انتزاعی تبدیل می‌کند و همه را به یک‌سان مسؤول و مقصر در ایجاد این وضعیت می‌داند. وانگهی این قائل شدن به برابری مسؤولیت تک افراد در تخریب سیاره، همراه است با مسکوت ماندن موضوع و علل نابرابری طبقاتی و محرومیت اکثریت عظیم ساکنان سیاره‌ی زمین از نعمت‌های زندگی بر روی زمین.

در کتاب‌ها، همایش‌ها و تحلیل‌هایی که وضعیت زمین در حالت آنتروپوسن را از این دیدگاه مطرح می‌کنند از سرمایه‌داری، جنگ دولت‌ها، آمریکا، و شرکت‌های چندملیتی هیچ نامی برده نمی‌شود. بنابراین فرایند تاریخی در تکوین وضعیت آنتروپوسن نیز مسکوت می‌ماند: از نقش عظیم سلطه‌یابی‌ها و مداخله‌های دولت‌های سرمایه‌داری غرب، جنگ‌های امپریالیستی و استعماری،

کارکرد محوری امپراتوری استعماری بریتانیا در توسعه‌ی عملیات صنعتی در گذشته گرفته، تا نقش اعمال نواستعماری کنونی دولت‌های سرمایه‌داری برای تأمین منابع و نیاز شرکت‌ها به نفت و گاز و اورانیوم. به این ترتیب تاریخ زیست‌محیطی و فتح منابع انرژی و پیامدهایش طی دو قرن گذشته مخدوش و پنهان می‌ماند.

برای مقابله با این خوانش رسمی از آنتروپوسن، دو پژوهشگر نامبرده با ابداع پنج مفهوم دست‌کم پنج رویکرد آلترناتیو پیش‌نهاد می‌کنند:

- Thermocène، عصر جدید انرژی و نیرو. یعنی تاریخ روند افزایش صدور گازهای گل‌خانه‌ای، به منظور گسستن از منطق غایت‌گرایانه و پوزیتیویستیِ مراحل گذار از اشکال انرژی برپایه‌ی منطق بازار کاپیتالیستی.

- Thanatocène، عصر جدید مرگ محور. بررسی تاریخی نقش جنگ‌ها، و کنش نظامی در تخریب زیست‌محیطی. یعنی نه فقط عملیات نظامی و جنگی، بلکه خسارات و زیان‌های زیست‌بومی ناشی از وجود ارتش‌ها: آلودگی‌های حاصل از کارخانه‌های اسلحه‌سازی و نظام‌های امنیتی، هزینه‌ی زیست‌محیطی نگاه‌داری ارتش‌ها و تدارک جنگ‌ها. بررسی نقش محرک منطق نظامی‌گری در ایجاد سازوکارهای مربوط به انرژی هم در راه‌اندازی جنگ‌ها و هم در تشدید فرایند صنعتی‌سازی پس از هر جنگ (ایجاد بازارهای مصرف توده‌ای، سرمایه‌گذاری‌های وسیع دولتی، و غیره). و به‌خصوص بررسی پیوند توسعه‌ی علوم مربوط به وضعیت زمین با کنش نظامی‌گری. باید توجه کرد که توسعه‌ی فنون جنگ‌افزاری، فضایی، ماهواره‌ای، زیردریایی، در توسعه‌ی علوم ژئوفیزیک نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.

- Phagocène، عصر جدید کالاخوار. بررسی تاریخ مصرف‌گرایی،

با محدود نکردن آن به قرن بیستم و توجه به پیدایش این پدیده از همان آغاز قرن هژدهم و « به رخ کشیدن توان مصرف از سوی بورژوازی در مقابل اشرافیت». همچنین بررسی مصرف توده‌ای و ابزارهای آن: تبلیغات، مارک، استهلاک برنامه‌ریزی‌شده‌ی کالاها و حالات روانی مصرف‌کنندگان. توجه به تأثیرهای مصرف بر جسم‌ها، از سوءتغذیه تا چاقی‌های مفرط، افزایش بیماری‌های مزمن قلبی - عروقی در کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی، پیامدهای سودجویی صنایع دارویی، کشت و صنعت بی‌رویه و شیوع بیماری‌های واگیردار ناشی از آنها.

- Phronocène، عصر جدید حکمت. یعنی نقد این نظر که ما به دوره‌ی نوینی از حکمت و فرزاندگی پا نهاده‌ایم و پیشینیان ما همه در تخریب محیط زیست دست داشته‌اند. بررسی این امر که در طول دو قرن گذشته مفاهیم و نظریه‌های بی‌شماری به اهمیت و ضرورت رابطه‌ی متعادل انسان و طبیعت مطرح شده است.
- Polémocène، عصر جدید جدل، بررسی تاریخ مبارزات علیه کنش آنتروپوسن، یعنی مبارزاتی که علیه تخریب سیاره‌ی زمین، بوده‌اند. شاخه‌های بی‌شمار مبارزاتی که علیه آلودگی‌ها، ماشین‌ها، و نابودی جنگل‌ها و در راستای رهایی انسانی و اجتماعی رخ داده‌اند اما از سوی کارشناسان رسمی اقلیمی نادیده گرفته می‌شوند.

در چنین چشم‌اندازی، نقد رادیکال‌گونتر آندرس بیشتر با مفهوم عصر جدید مرگ‌محور یا تاناتوسن در ارتباط است، ضمن آن‌که در ابعاد و مفاهیم دیگر این چشم‌انداز نیز تبلور می‌یابد.

گونتر آندرس، با نام اصلی گونتر زیگموند اشترن، در ۱۹۰۲ در برسلاو

(واقع در لهستان کنونی) زاده شد و در ۱۹۹۲ در وین در گذشت. در ۱۹۲۴ زیر نظر ادموند هوسرل مدرک دکترا می‌گیرد. در طول دهه‌ی ۱۹۲۰ همراه با هانس یوناس و هانا آرت در سمینارهای هایدگر شرکت می‌کند. در ۱۹۲۹ با هارنت ازدواج می‌کند و این زناشویی تا ۱۹۳۷ دوام می‌آورد. پژوهش‌های فلسفی آندرس در زمینه‌ی موسیقی، با خرده‌گیری از سوی آدورنو مواجه می‌شد و به همین دلیل نمی‌تواند در دانشگاه فرانکفورت مشغول کار شود. سپس برتولت برشت برایش در روزنامه‌ای در وین کاری پیدا می‌کند، مدیر روزنامه از آندرس می‌خواهد یک نام دیگر غیریهودی برای خود برگزیند و او همین «دیگری» (آندرس) را به عنوان نام خانوادگی اش انتخاب می‌کند.

پس از دستگیری برتولت برشت، آندرس از بیم دستگیر شدن به پاریس می‌گریزد. در آنجا والتر بنیامین را، که از خویشاوندانش بود، بازمی‌یابد و با استفان تسوایک نیز آشنا می‌شود. مدتی بعد به آمریکا مهاجرت می‌کند و چندی در خانه‌ی هربرت مارکوزه به سر می‌برد.

در ۱۹۵۰ تصمیم می‌گیرد به اروپا بازگردد، اما حاضر نیست مقیم آلمان شود، یا منصب استادی را، که ارزست بلوخ برای او در دانشگاه هاله در آلمان شرقی فراهم کرده بود بپذیرد. پس ساکن اتریش می‌شود. در ۱۹۵۹ با کلود اترلی، خلبان یک هواپیمای هواشناسی که بمب افکن هیروشیما را همراهی کرده بود، شروع به مکاتبه می‌کند. در همان ایام، برای بار دوم دعوت به تدریس در دانشگاه برلین را نمی‌پذیرد. در ۱۹۶۸ به دادگاه راسل برای محاکمه‌ی جنایات علیه بشریت می‌پیوندد.

او پس از واقعه‌ی هیروشیما آثار متعددی در رابطه با جنبش ضد هسته‌ای، نقد تکنولوژی، جایگاه فیلسوف در جامعه، واقعه‌ی هولوکاست، و نیز مسائل مربوط به رسانه‌های همگانی می‌نویسد.

نقدهایش بر اندیشه‌ی هایدگر بسیار مهم است. و یکی از آن‌ها به نام «

در باره‌ی انضمامیتِ کذاییِ هایدگر» مورد استفاده‌ی آدورنو هم، در نقدش به هایدگر قرار گرفته است.

اساسی‌ترین مفهومی که آندرس در اندیشه‌ی نقادانه‌اش به کار گرفته است، مفهوم ازکارافتادگی (استهلاک، کهنگی، فرسودگی) است. کار اصلی و عظیم او با عنوانِ آلمانی *Die Antiquiertheit des Menschen* که در سال ۱۹۵۶ منتشر شد، خیلی دیر، یعنی حدود پنجاه سال بعد برای نخستین بار با عنوان *L'obsolescence de l'homme* به فرانسوی ترجمه و منتشر شد. که ترجمه‌ی پر ایرادی بود. سپس انتشارات فاریو، جلد دوم این کتاب را به ترجمه‌ی کریستوف داوید در سال ۲۰۱۱ منتشر کرد.

این دو جلد کتاب با عنوانِ استهلاک انسان، شامل بنیادی‌ترین نقد بر جامعه‌ی سرمایه‌داری است. برای ترجمه‌ی جلد نخستِ آن به زبان‌های دیگر، مترجم باید حتماً با مفاهیم و واژگان ابداعی هایدگر نیز آشنا باشد، چرا که آندرس به طور ظریفی این مفاهیم را علیه خود هایدگر به کار برده است. یادداشت امشب را همین جا به پایان می‌برم. تا فرصتی دیگر که بیشتر به محتوای این کتاب پردازم. شاید تا آن‌هنگام از میان دوستان فارسی‌زبانی که آلمانی می‌دانند، کسی یا کسانی پیدا شوند که مستقیماً از روی متن آلمانی معرفی کوتاهی از این کتاب ارائه دهند.